



کاهش صورتها و اشکال متعدد فعل در زبان فارسی «۲»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دارم . داری . دارد ... گاهی به صورت فعل معین برای ساختن ماضی نقلی بکار میرفته است. مانند :

پرکرده دارند ، آورده دارند، کرده دارد، مثال: جایگاه خویش پرکرده دارند
(التفهیم لآزار بند ۴۸۸)

خیز شاها که رسولان شهان آمده اند هدیه‌ها دارند آورده فراوان و نثار
(فرخی سیستانی)

* آقای دکتر خسرو فرشیدورد دانشیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران . از صاحب نظران دانشمند

یکی شارسان کرده دارد ز سنگ

که نبساید آن هم ز چنگ پلنگ
(شاهنامه ج ۷ ص ۴۴ چاپ مسکو)
در ماضیهای التزامی و بعید، در شعر، گاهی جای فعل معین و اسم مفعول عوض
میشده است. مانند: «باشدرسیده»، به جای «رسیده باشد» در این بیت نظامی:
بر آنم من که آن سختی کشیده
به مشکوی ملک باشد رسیده
«بوی» گاهی مخف می شده و به صورت «بی» درمی آمده است مانند «بشناخته بی»
(طبقات الصوفیه) یعنی بشناخته بوی = بشناخته باشی.

در شکل منفی این ماضیها نیز چند صورت بوده یکی مثل امروز که «نه» بر سر اسم
مفعول درمی آمده است مانند «نبوده است» و دیگر آنکه «نه» بر سر فعل معین در می-
آمده است مانند «دیده نیست»، «تمام شده نبود»، «خواسته نیست» به جای «ندیده
است» و «تمام نشده بود». مثال: هنوز حرکت پیشین تمام شده نبود که دویم اندر رسد
(رساله نبض لازار بند ۴۸۶).

کس از من سیه نامه تر دیده نیست
که هیچم فعال پسندیده نیست (سعدی)
خدای تعالی به من جز خیر و نیکی خواسته نیست (اسکندرنامه لازار بند ۴۸۶).
سوم آنکه به جای «نه» «نا» بکار می رفته است مانند نابوده باشد، نابوده است،
نابوده هست، ناگواریده بود (به فتح وا).

درشتی کند با غریبان کسی
که نابوده باشد به غربت بسی (گلستان سعدی)
ما کافرانیم و ناگردیده ایم (ترجمه تفسیر طبری لازار بند ۷۳۱). آن طعام پیشین
ناگواریده بود دیگر طعام خورده آید. (هدایة المتعلمین چاپ دکتر متینی ص ۴۵۵).
در ماضی نقلی و التزامی، منفی، نیز گاهی «به» و «نه» با هم جمع می شده است. مانند:
بنرفته است، بنفرو آمده است، بنرفته باشد و یا «همی» و «می» پیش از «نه» می-
آمده است. مانند: می نرفته است و همی نرفته است. و نه همی رفته است. مثال:
صورتها که به یکدیگر بنفرو آمده است (ترجمه تفسیر طبری لازار بند ۴۴۴).

د - ماضیهای بعید و اشکال حاصل از آن - در قدیم ماضی بعید هم گاهی با اسم
مفعول بلند ساخته میشده و گاهی با اسم مفعول کوتاه. بنابراین دو گونه ماضی بعید
بوده است. مانند: رفت بودم - و رسید بودم (تفسیر طبری لازار بند ۴۸۵). علاوه
بر این دو نوع دیگر ماضی بعید بوده است که با «می» و «همی» ساخته می شده و آنها را
می توان ماضی بعید استمراری نامید. اینها در قدیم خیلی کم استعمال میشده است.
یکی آنکه «همی» و «می» در آغاز فعل می آمده است. مانند: میزده بودند و همی
فریفته بودی:

من از فریب تو آگه نه و تو سنگین دل
همی فریفته بودی مرا به چرب سخن
(فرخی)

به گروهی رسیدم که حلقه میزده بودند و پیری میان ایشان نشسته (کشف المحجوب
هجویری لازار بند ۳۹۰).

و دیگر آنکه «می» بین اسم مفعول و فعل معین قرار می گرفته است. مانند: داده
می بود: اگر در کت اول که به خواستاری او آمده بودند اگر داده می بود این همه فتنه و حرب

و آشوب واقع نمی‌شد (دارابنامه بلعمی ج ۱ ص ۵۲) اگر شاه سرور عین‌الحویة را به فیروزشاه داده می‌بود امکان که ترا نیز بدومی دادند (همان کتاب ص ۴۹۲) .
بامعین داشتم ، داشتی ... نیز گاهی ماضی بعید یا فعلی تقریباً معادل آن ساخته می‌شده است، مانند: خود و زره پوشیده داشت (تاریخ بلعمی لازار بند ۴۸۸) . تنی چند فراتر نشانده داشت که اگر حاجت افتد یاری کنند (تفسیر سووآبادی لازار بند ۴۸۸) یعنی پوشیده بود و نشانده بود . البته این فعلها را به معنی ماضی مطلق هم میتوان گرفت، یعنی به معنی «پوشید» و «نشانده» .

گاهی نیز در شعر و نثر ماضی بعید مقلوب می‌شده است، مانند : «بودنهاد» و «بودی نشسته» و «بدریخته» به جای «نهاده بود» و «نشسته بودی» و «ریخته بد» . مثال: آنجا خیکهای روغن بود نهاده (بلعمی . از گنجینه سخن دکتر صفا ص ۱۸۳) بر سر آن میل مردی بودی نشسته (دارابنامه طرسوسی ص ۱۲۳ تصحیح دکتر صفا) .

ز دارا ز دیده بیارید خون که بدریخته زیر خاک اندرون (شاهنامه فردوسی)
باتوجه به اینکه پیشوند «به» و پسوند «ای» نیز با ماضی بعید می‌آمده است، تعداد ماضیهای بعید قدیم به چندین برابر امروز میرسیده است . مانند برفته بود ، برفت بود، بداده بود ، رفته بودی، برفته بودی و غیره . مثال : دشمنان کارخویش بکرده بودند (بیهقی ص ۹۲) . داراب برگوشه تخت ایستاده بودی (دارابنامه طرسوسی ص ۴۵) ای کاشکی من بمرده بودمی (تفسیر عتیق . لازار بند ۴۷۰) . امروز ، از اینهمه اشکال متعدد، فقط یک قسم ماضی بعید باقیمانده است که نمونه آن عبارتست از: رفته بودم ، رفته بودی ...

در شعر فعل معین ماضی بعید گاهی مخفف می‌شده است و شکل تازه‌ای از ماضی بوجود می‌آمده است، مانند : ریخته بد . نوشته بد .

چنینم نوشته بد اختر بسر که من کشته کردم بدست پدر

(شاهنامه بروخیم ص ۵۰۶ به نقل از شاهنامه و دستور ص ۲۱۷)
برای ماضی بعید منفی نیز صورتهائی بیشتر از امروز بوده است مانند برفته بود، می‌نرفته بود، همی نرفته بود، نه همی رفته بود، نهاده نبود (به معنی نهاده بود) مثال: برای نوع اخیر از لازار بند ۴۸۵ : کیومرث این شهر را تمام کرد و نامش هنوز نهاده نبود (تاریخ بلعمی) هنوز به بغداد رسیده نبود و از راه گشت (تاریخ بلعمی) هرگز پیغمبر این کس را گفته نبود (ترجمه تفسیر طبری) .

ماضیهای بعید عادی یا کوتاه گاهی با «نا» منفی میشود . مانند: نایافته و نارسیده و نافتکنده به معنی نیافته بود و نرسیده بود و نیفتکنده بود . مثال : بیشتر آن بودی که نظر بر اقمشه ایشان نافتکنده و قیمت نیافته تمامت قماشات ایشان ببخشیدی (جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۱۷۰ تصحیح قزوینی) . بیماری رفته بود و قوت بازنا آمده (هدایة المتعلمین ص ۱۱۶ تصحیح دکتر متینی) هم قربان که ناپذیرفته بودی بماندی و نسوختی (بلعمی لازار بند ۷۳۱) . نشایستی که خدای ... مرا براهیم را گفتی اسحق را بکش و آن پسر هنوز نابوده بود (ترجمه تفسیر طبری لازار بند ۷۳۱) .

ماضی بعید گاهی با «نی» منفی میشود و در این صورت «نی» با فعل فاصله داشته

است. این کاربرد برای تأکید نفی بوده است. مانند: نی توسوگند خورده بودی (تاریخ بلعی لازار بند ۷۲۷) .

یادآوری - زمانهای مرکب کامل یعنی ماضی نقلی و ماضی بعید و ماضی نقلی استمراری (میرفته است) و ماضی التزامی (رفته باشم) و ماضی دورتر (رفته بوده است) و ماضی دورتر استمراری (میرفته بوده است) و غیره شکل کوتاه هم داشته اند، یعنی صورتی که فعل معین آنها بدون قرینه حذف می شده است. مانند «رفته» به جای «رفته است» و «میرفته بود» و «میرفته باشد» و «رفته باشم» و «میرفته» به جای «میرفته است» و «میرفته بوده» به جای «میرفته بوده است» و این صورتها نیز شماره زمانهای مرکب کوتاه را به دو برابر می رساند. از این شکلهای کوتاه، امروز شکل کوتاه ماضی نقلی و ماضی نقلی استمراری و ماضی دورتر و ماضی دورتر استمراری هنوز هم برجایست ولی دیگر، در زمان ما، ماضی بعید و ماضی التزامی کوتاه بکار نمی رود مگر با حذف به قرینه مانند «رفته و گفته بود» به جای «رفته بود و گفته بود»، «کاش رفته و دیده باشد» به جای «کاش رفته باشد و دیده باشد».

ه - مستقبل و شکلهای حاصل از آن - فعل خواهم ، خواهی ، خواهد... که امروز فعل معینست در قدیم فعل شبه معین بوده و کاملاً به فعل اصلی خود نمی چسبیده است و گاهی از آن فاصله می گرفته است (از لحاظ معنی نیز علاوه بر مورد استعمال امروزین آن بر خواستن و مقاربه نیز دلالت می کرده است) . باری منشأ و اصل صیغه مستقبل در قدیم صورتهای متنوع تری داشته است . مانند: خواهم رفت ، رفت خواهی ، ببری ، خواهم ، نشنید خواهم ، بخوانند ... گفتن (در شعر) : نخواهم به ایران رسید ، فرو خواهد رفت ، خواهد فرورفت ، همی خواهد رفت ، می خواهد رفت ، بخواند رفت ، همی بخواند رفت ، همی ... بخواند رفت و غیره . چون در قدیم علاوه بر مصدر مرخم ، مصدر تام نیز فعل مستقبل یا فعل مقاربه می ساخته است ، صورتهای یادشده دو برابر میشود . مانند: خواهم رفتن ، رفتن خواهد (در شعر) ، خواهم ... رفتن ، فرو خواهد رفتن ، همی خواهد رفتن ، می خواهد رفتن ، بخواند رفتن ، همی بخواند رفتن ، همی ... بخواند رفتن و غیره .

فعل شبه معین «خواستن» گاهی با پسوند «ای» می آمده است. مانند: «خواستنی رفت» و «فگند خواهندی» .

البته بسیاری از این ساختمانها مرکب نیست بلکه گروه فعلی بشمار می رود . اینک مثال برای این موارد استعمال از قدیم :

چون نماز شام خواست رسید ما باز گشتیم (بیهقی ص ۷۱) گفتند که سمک با کوهیار و چندتن دیگر خواهند آمدن که ترا ببرند (سمک عیار ج ۱ ص ۲۷۱) . به آتش حسراتم فگند خواهندی (شهید بلخی ص ۳۵ اشعار پراکنده تألیف لازار) . اگر بود خواهد سخن ناگزیر (فردوسی) .

جهان نا من ز تو ببری خواهم
فریب تو دگر نشنید خواهم
(ویس و رامین ص ۳۷۹ چاپ مینوی)

من از اینجا خواهم فرود آمد (دارابنامه طرسوسی ص ۱۱۳) همه زر از دست بیرون خواهد رفتن (دارابنامه بیغمی ج ۱ ص ۶۱) البته سردر این ملک خواهد بدر آوردن (همان کتاب ص ۵۸) .

این حکایت که می‌کند سعدی
پس بخواهند در جهان گفتن
(سعدی چاپ معرفت ص ۵۴۹)

نخواهم دستت از دامن گسستن (سعدی)
اگر من نخواهم به ایران رسید
گاهی نیز مصدر با «به» می‌آمده است:
جهانا من زتو بپیرید خواهم
فریب تو دگر نشنید خواهم
گاهی نیز «نه» نفی بر سر مصدر می‌آمده است. مانند: مثالی که دیدیم (۱).
گاهی، معین خواهم، خواهی... برخلاف امروز به قرینه حذف می‌شده است. مثال:
مرا گمان افتاد که مگر اینجا ثبات خواهد کرد و لشکر را ضبط کرد (بیغمی ص ۶۲۵)
یعنی ضبط خواهد کرد.

یادآوری بعضی نیز فعلهائی از قبیل «خواست شد» و «میخواست شد» را صیغه جداگانه‌ای گرفته‌اند مثلاً کسروی «خواست شد» را «گذشته آیندگی» و بهاربه تقلید از عربی آنرا «فعل مقاربه» نامیده است مثال: فریدون دیگر همی خواست شد (دقیقی) - شیرگویی خون او میخواست ریخت (مولوی) بیکدم وجودش عدم خواست کرد (سعدی). چون نماز شام خواست رسید ماباز گشتیم (بیغمی ص ۷۱). نظیر اینگونه گروههای فعلی عبارت است از: بخواست رفت، همی خواست رفت، خواستی رفت. بخواستی رفت و دهها مانند آن که نمونه‌هایشان را دیدیم ولی در حقیقت اینگونه ساختمانها به حالت مرکب در نیامده است بلکه از دو جزء تشکیل میشود و همان وضعی را دارد که گروههای فعلی «میتوان گفت» و «توانست رفت» و «باید رفت» و «نیارست شنود» و غیره دارد و میدانیم که اینها هیچیک مرکب نیست و به یک واحد تبدیل نگردیده است.

و - صورت‌هائی که بر امر ونهی دلالت می‌کند - در قدیم چند نوع امر بوده است از قبیل:

- ۱- امر مجرد مانند «رو» و «گوی»: به زلف گوی که آئین دلبری بگذار (حافظ).
- ۲- امر الفی مانند ممیریدا مثال: ممیریداتانه شما باشید مسلمانان (ترجمه تفسیر طبری لازار بند ۷۶۱). مبینیدا آن روی نبی (تفسیر عتیق لازار بند ۷۶۱).
- ۳- مضارعی که کار امر را می‌کند مانند: گفت تو که زور آزمای پهلوانی مرکب گلگون برداری و با این مال و اسباب به خدمت ملک داراب ببری و از قبل مادر ایران زمین باشی و فیروز شاه را علم سواری در آموزی (دارابنامه بیغمی ص ۱ ج ۱) (۲).

۱- به رساله «تحول فعلهای شبد معین از زبان پهلوی تا کنون» مجله وحید شهر یور و مهر ماه ۱۳۵۰ رجوع کنید.

۲- گاهی مضارع مجرد منفی که همراه «تا» یا «زنهار» است نقش نهی را بازی می‌کند. مانند: تا درشتی هنر نینداری (سعدی) باده بامحتسب شهر ننوشی زنهار (حافظ). گاهی اینگونه نهی‌ها با پسوند «ا» توأم است. «تانهنداریا» (ترجمه تفسیر طبری لازار بند ۷۶۱) در ترجمه «لاتصبن» به معنی میندار. تا نه کافر شو یا (ترجمه تفسیر طبری لازار بند ۷۶۱) در ترجمه «فلا تکفر» یعنی کافر مشو. اینگونه امر و نهی‌ها را باید امر یا نهی موکد نامید.

امر مجرد امروز جز از فعلهای مرکب و افعال داشتن و شدن و بودن نمی‌آید .
مانند: برگرد ، کوشش کن ، اینجا باش ، عاقل شو ، عقل داشته باش . امر استمراری
«می‌رو و همی‌رو» نیز امروز منسوخ شده است . ضمناً چنانکه دیدیم ، امر استمراری
در قدیم گونه‌های مختلفی داشته‌است .

۴- امر استمراری (می‌رو ، همی‌رو ، می‌برو ، همی‌برو ، همی ... رویاهمی ... برو ،
می‌مکن) .

اینک يك مثال از این موارد از متون قدیم: هر روز به زیادت فرسنگی همی‌رو (مفتاح
المعاملات ص ۱۰۳ تصحیح دکتر ریاحی) .

۵- امر بانی مانند: برو .

یادآوری - از اسم مفعول و امر داشتن نیز در قدیم فعل امر موکد و استمراری ساخته
میشده است . مانند: میان رعیت ما در آن نواحی عدل گسترده‌دار (تفسیر سوره آبادی
لازار بند ۴۸۸) . چون ایشان اندر آیند شما عبدالله را به زندان برده‌دارید (بلعمی‌لازار
بند ۴۸۸) . نوشته‌دار (قابوسنامه از همان مأخذ) سخته و بسیجیده‌دار (همان کتاب) .
در قدیم در صیغه نهی گاهی به جای «مه» ، «نه» می‌آمده است مانند نگوئید به جای
مگوئید . در زبان محاوره امروز نیز چنین مورد استعمالی داریم . مثال: از تفسیر
کمبریج ، تصحیح دکتر متینی از مقدمه مؤلف ص هفتاد و يك «خویشتن را مستائید
و نگوئید که من چنین کردم» .

گاهی امر با «نا» منفی میشده است . مانند: نازدیک کنید با ایشان (ترجمه تفسیر
طبری لازار بند ۷۳۱) در ترجمه «لاتقربوهن» . و گاهی «به» و «مه» در يك جا جمع
می‌شده است . مانند: بادیک بمنشین که سیه برخیزی (فرخی) . و گاهی «مه» و «الف»
باهم جمع می‌شده است . مانند: مبینیدا آن روی نبی (تفسیر عتیق بند ۷۶۱ لازار) .
گاهی «می» و «مه» باهم می‌آید . مانند: مرتضی رامی مکن از خود قیاس (عطار) .

ز - صورت‌هایی که بردعا دلالت می‌کند - در قدیم مضارع الفی گاهی معنی دعا هم
می‌داده است ، بخصوص وقتی که با «مه» منفی می‌شده است مانند: منشیندا ، مبیندا ،
مشنودا . مثال در جمله: زنده باشیا زنده باشیا (ترجمه تفسیر طبری لازار بند ۷۶۱) .
منشیندا از نیکوان جز تو کسی بر جای تو

کم بیندا جز من کسی آن روی شهر آرای تو
شاعر نامعلوم ، به نقل از المعجم ص ۱۵۵ چاپ ۱۳۱۴
ولی دعا، علاوه بر این ، در قدیم خود صیغه‌ای خاص نیز داشته‌است مانند: نشینادا،
ممانادا ، مروادا، که امروز جز در باد و بادا و مبادا دیده نمی‌شود . بالحقاق «الف» و «به»
و «همی» به صیغه دعائیز صورت‌ها و گونه‌های دیگری از دعا بدست می‌آمده است که
میتوان آنها را دعای بانی و دعای الفی نیز نامید مانند بادا ، برسادا ، برسادا و بهمانادا
همی .

اول شخص و سوم شخص مفرد دعا با میانوند «ا» ساخته می‌شده است مانند مبینام
و مبینادا . ولی بقیه صیغه‌ها بالحقاق ضمائر متصل فاعلی به آخر سوم شخص مفرد
بدست می‌آمده است مانند: بادند ، بادی ، بادندا . بنابراین در قدیم چند نوع صیغه

خاص دعا بوده است که نمونه‌های آن عبارت بوده‌اند از: نشیناد، نشینادا، منشیندا، بنشیناد، بنشینادا.

دعایا «مه» منفی می‌شود و خود گونه‌هایی دارد مانند مرودا، بمرواد، مه... باد، مه... گاهی هم دعایا «نه» منفی‌میشده است مانند نبادا: ترسیدند که مبادا عایشه را رسوائی پدید آید (ترجمه تفسیر طبری لازار بند ۴۷۶). سخت می‌ترسید که نبادا که کس را خبر نباشد (اسکندرنامه بند ۴۷۶ لازار). از «مه» و مضارع الفی نیز، چنانکه دیدیم، صیغه‌ای بدست می‌آمده است که خاص دعای منفی بوده است مانند: «منشیندا» و «مشنودا».

اینک مثالهای دیگر برای شکلهای مختلف فعل دعا:

هلال گفت خان و مانت برگرداد (دارابنامه بیغمی ص ۴۷۸ ج ۱).

چتر ظفرت نهان مبینام
بنام ایزد احسنت و خه نکو خلقی
و ندر آن سلسله می بود همی تابه کنون
بی‌رایت تو جهان مبینام (خاقانی)
ز چشم بد مرسادا به دولت تو گزند (سوزنی)
وز کنون نیز بماناد همی تا محشر
(بهار ج ۱ ص ۴۳ چاپ امیرکبیر).

بر او نماز کن مگر که به بر که نماز تو خدای تعالی اورا بیامرزاد (بلعی لازار بند ۴۷۵).
«بیامرزاد» مانند صیغه‌های دیگر دعا گاهی به معنی مضارع التزامی می‌آمده است.
از آن جمله است در مثال یادشده که «بیامرزاد» به معنی «بیامرزد» است.
زیادی خرم و خرم زیادی
میان مجلس و شمشاد سوسن
(منوچهری به نقل از شاهنامه و دستور ص ۲۳۲).

همیشه مظفر و پیروزبادی (اسکندرنامه لازار بند ۴۷۴).

«بدی» در شعر مخف «بادی» است (دکتر محمود شفیع).

بدو گفت شاهانوشه بدی همیشه ز تو دور دست بدی (فردوسی)
بداناند (تاریخ بیهقی لازار بند ۴۷۴). بداندا (دانشنامه علائی بند ۴۷۴ لازار).
بدو گفت ای بداندیش بنفرین مه توبادی و مه ویس و مه رامین
(ویس و رامین مینوی ص ۱۲۸)

گاهی فعل صیغه دعا حذف می‌شده است و «مه» باقی می‌مانده. مثال از سبک‌شناسی
ج ۲ ص ۱۳۸: مه تو و مه ملک مصر (اسکندرنامه)

با چنین ظلم در ولایت تو مه تو و مه سپاه و رایت تو (سنائی)
«بادا» گاهی فعل معین می‌شده است مانند «بادا» در «دانسته بادا» (به معنی بدانند)
در این مثال از روضة المنجمین از بند ۴۸۷ لازار: «دانسته بادا خواجه راکه ...» یعنی
خواجه بدانند که ...

لازار «دانسته بادا» را نوعی زمان مرکب (ا) یا فعل «همبسته» (ا) می‌داند که با آنکه صورت
معلوم دارد اما به معنی فعل مجهول بکار رفته است او در عین حال این فعل را دعا



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی